



زندگی به یک تُوهدا

چاپ اول | ۱۳۹۶

ازدواج آنگاهانه

۱۱۴ راهکار عملی
برای رسیدن به
یک ازدواج موفق



کاری از
مؤسسه فرهنگی مطاف عشق



زندگی به سبک شهدا

ازدواج آگاهانه

۱- انگیزه ها و اهداف ازدواج

مقدمه

زندگی یک مسیر طولانی است که مراحل و منازل زیادی دارد و هدف از آن رسیدن انسان به تکامل معنوی و نفسانی است. یکی از مهم ترین منازل که در زندگی بشری وجود دارد بحث ازدواج است. ازدواجی که به امر الهی به صورت یک نیاز در وجود تمام انسانها قرار گرفته است. خداوند باری تعالی به عنوان خالق بشر، طبیعت انسان را به گونه ای تنظیم نموده که پس از طی مراحل کودکی و نوجوانی نیاز به انتخاب همسر و ورود به زندگی مشترک را ناخودآگاه احساس کند و برای رسیدن به این مطلوب، تلاش خود را به کار ببندد. وقتی به منابع دینی رجوع می کنیم توجه و تأکید دین مبین اسلام را بر مسئله ازدواج به وضوح در می یابیم. به گونه ای که آن را محبوب ترین بنا نزد خداوند بر شمرده و تکمیل ایمان را منوط به ازدواج کرده است. چنانچه در تعبیر و تعالیم معصومین (ع) می خوانیم: «در اسلام هیچ بنایی نزد خداوند محبوب تر از ازدواج نیست» «هر کسی ازدواج کند، نیمی از دین خود را تحصیل کرده است». ما در این بخش تنها به گوشه ای از آثار و فوایدی که با ازدواج حاصل میشود اشاره ای گذرا خواهیم داشت.

۱. رسیدن به آرامش واقعی؛ در مکاتب مختلف وقتی بحث از آرامش واقعی و تحصیل آن به میان می آید، راهکارهای مختلفی تصویر میشود. اما در دین مبین اسلام یکی از مهم ترین عوامل برای رسیدن به آرامش، تشکیل خانواده و ازدواج است. چنانچه خداوند در قرآن کریم این گونه می فرماید «از شما همسرانی برایتان خلق کرد تا با آنها آرامش گیرید و بین شما مودت و رحمت نهاد».

۲. بقای نسل؛ اگر در جوامع بشری ازدواج از بین برود و مورد کم توجهی و غفلت قرار گیرد، به تدریج نسل انسان مورد تهدید قرار گرفته و نابود خواهد شد. لذا رسول گرامی اسلام به در توصیه ای به انسانهای با ایمان چنین می فرماید: «چرا مؤمن ازدواج نمی کند تا فرزندان به دنیا آورد که دنیا را از ذکر لا اله الا الله سنگین کنند».

۳. ازدیاد رزق؛ برخلاف آنچه بسیاری از انسانها تصور می کنند، اسلام ازدواج را زمینه ای برای رزق بیشتر برشمرده و آن را وسیله ای برای رسیدن به برکت و رفع فقر دانسته است. چنانچه خداوند در قرآن کریم این گونه متذکر میشود: «اشخاص مجرد و بردگان و کنیزان شایسته خود را همسر دهید که اگر فقیر باشند، خداوند آنان را از فضل خود بی نیاز می کند». آنچه در این بخش بیان شد مختصری از اهداف و فواید ازدواج بود. به امید آنکه با مطالعه ی بیشتر در این زمینه و توجه به ضرورت ازدواج صحیح و به هنگام، بتوانیم خود و جامعه را از خطرات ناشی از سهل انگاری در امر ازدواج مصون بداریم.

خاطرات

• هفتاد برابر

در مورد ازدواج دوستانش خیلی حساس بود. خیلی هم سفارش می کرد. می نشست و برایمان از ازدواج می گفت؛ از اینکه تکلیف است، خدا خودش کمک می کند، ثواب نمازها هفتاد برابر میشود و مهم تر از همه اینکه مانعی برای انحراف است. حرفهایش به دل می نشست و واقعا تاثیر داشت. تحت تاثیر همین سفارشات بود که بعضی از دوستان نزدیکمان در همان زمان دانشجویی ازدواج کردند. نمونه بارزش هم خودم، که سال دوم دانشگاهم تمام نشده، ازدواج کردم.

شهید محمد جعفر نصر اصفهانی

• تشویق به ازدواج

کنارم نشست و از ازدواج برایم گفت. از اینکه زمین، جوان مجرد را نفرین میکند. از خیر و برکتی که ازدواج به زندگی میدهد. فکر می کردم با این شرایط جنگ، حالا وقت مناسبی برای ازدواج نیست. تازه اگر هم باشد، من که کسی را نمیشناسم و در این شرایط، وقتی برای شناخت ندارم. اینها را که برایش گفتم، مثل همیشه با آرامش گفت: «شما به تکلیف عمل کن. کاری به جنگ نداشته باش. کارها دست خداست. وقتی هم آمادگی پیدا کردی توکل به خدا کن و بگو هر چه قسمت و مصلحتم هست نصیبم کن. همه کارها را به خدا بسپاره. مثل همیشه حرف هایش به دلم نشست و طولی نکشید که به گفته هایش جامه عمل پوشاندم؟»

شهید محمد جعفر نصر اصفهانی

• سفارش به ازدواج

استاد در عین سادگی در دوران دانشجویی ازدواج کرده بود. به همین خاطر هم وقتی می دید دانشجویها فکر ازدواج نیستند به آنها سفارش می کرد. وقتی دانشجوی بایمانی را می دید و میخواست به کسی معرفی کند، روی دو نکته تأکید میکرد و می گفت: «این خانم برای ازدواج گزینه مناسبیه، با خانواده و با ایمانه، دو تا از دانشجویها که بعد از شهادت دکتر ازدواج کردند، واسطه ازدواجشان دکتر بود. به من می گفت: «ریش هات داره سفید میشه، بهتره بری ازدواج کنی.» می گفتم: «دکتر سخته!» می گفت: «نه! بین من چطور ازدواج کردم و الآن چه زندگی خوبی دارم.» راست می گفت. بارها تعریف کرده بود که با شرایط سخت و دوره دانشجویی ازدواج کرده بود. به همین خاطر هم دانشجویها او را الگوی زندگی شان قرار میدادند و ازدواج می کردند.

شهید دکتر مجید شهریاری

• مهم تر از پایان نامه

سال دوم کارشناسی ارشد بودم. وسط پروژه پایان نامه ماجرای ازدواجم پیش آمد. مانده بودم چه کنم. بروم به استادم بگویم من میخوام ازدواج کنم و پروژه بخوابد؟! با خودم می گفتم اگر یک دفعه به دکتر بگویم؛ دکتر مخالفت میکند و می گوید تو اصلا برای چه می خواهی الآن ازدواج کنی؟ شرایط تو الآن درست نیست، الآن وسط پروژه ات است پروژه ات را می خواهی انجام ندهی؟! خلاصه یک روز دکتر را دیدم. گفتم: «دکتر یک کاری با شما دارم. گفت: ازود بگو می خواهم بروم.» گفتم: «امر خیر است، وقتی ماجرا را فهمید گفت: «بیا برویم داخل اتاق، کار و عجله و اینها را کنار گذاشت. گفتم: «من میخوام بینی که آیا درست است من یا پیش بگذارم؟ اصلا شرایط من میخورد، نمیخورد؟» دکتر از دری وارد شد که من تعجب کردم. خیلی خوشحال شد، هیچ حرفی راجع به پروژه نزد شروع کرد برای من از زندگی گفتن. گفت که بله خوب کاری می کنی، چون آن موقع که ما خودمان هم ازدواج کردیم هیچ چیز نداشتیم. از خانه شان گفت، گفت: «سقف خانهای ما موقعی که من ازدواج کردم، ترک داشت و از آن آب میچکید. من می رفتم دانشگاه و می آمدم، میدیدم یک گوشه ی خانه آب جمع شده است» آن روز کلی با همدیگر صحبت کردیم و دکتر کلی درباره ازدواج برایم گفت. همین صحبتها بود که مرا مصمم کرد و یک ماه از آن ماجرا نگذشته، سور و سات ازدواجمان برپا شد.

شهید دکتر مجید شهریاری

• برای تکمیل ایمان

به قد و قواره اش نمی آمد که درباره ازدواج بگوید؛ اما با صراحت تمام موضوع را مطرح کرد. گفتیم: «زود است؛ بگذار جنگ تمام شود، خودمان آستین بالا میزنیم». گفت: «نه، پیامبر فرموده اند ازدواج کنید تا ایمانتان کامل شود؛ من هم برای تکمیل ایمان باید ازدواج کنم، باید!» همین ها را گفت که در سن نوزده سالگی زنش دادیم. گفتیم: «حالا بگو دوست داری همسرت چگونه باشد؟» گفت: «عفیف باشد و باحجاب».

شهید حسین زارع کاریزی

• اسلام و تکامل، معیار زندگی

اوایل انقلاب بود و تنوع زیاد نظرات سیاسی به وضوح به چشم میخورد. بحث خواستگاری را مطرح کرد و چون فکر می کردم به درد هم نمی خوریم گفتیم: «نه، ما از نظر سیاسی همخوانی نداریم». گفت: «مهم این است که جفتمان اسلام را قبول کنیم و با آن زندگی کنیم. بقیه مسائل سیاسی نظرند. نظرهایم بر اساس واقعیتها هستند نه حقیقتها. واقعیت هم که هر روز عوض میشود؛ پس اگر حقیقت را قبول کنیم، با واقعیت ها میشود یک جوری کنار آمده. حرفش را قبول داشتیم به همین خاطر آخرین معیارم را مطرح کردم. گفتیم: «بینید، من میخواهم با کسی ازدواج کنم که زندگی با او مرا یک قدم به تکامل نزدیک تر کند». حمید هم که خواسته اش از ازدواج همین بود، حرفم را قبول کرد.

شهید حمید باکری

۲- معیارهای انتخاب همسر

مقدمه

اساسی ترین بخش از بخشهای مرتبط با ازدواج، معیارهای انتخاب همسر است. اینکه با چه گذاره ها و اصولی باید خود را برای یک انتخاب صحیح و آگاهانه آماده کنیم. چرا که یک انتخاب نادرست می تواند تبعات ناگوار و جبران ناپذیری را در مسیر زندگی ما به همراه داشته باشد و از سوی دیگر انتخاب درست و آگاهانه می تواند مسیر زندگی ما را در راه تکامل و سعادت، سرعت بخشد. دین مبین اسلام نیز در آیات و روایات متعددی به معیارها و اصول انتخاب همسر اشاره نموده و انسانهای با ایمان را به توجه و عنایت در این زمینه متذکر شده است. ما در این بخش به چند اصل اساسی در این زمینه اشاره می کنیم:

۱. زیبایی اصل نباشد؛ شاید یکی از گزینه هایی که برای برخی جوانان اهمیت داشته باشد، مسئله زیبایی در انتخاب همسر است؛ زیبایی ظاهر که بیشتر جنبه ی غریزی و جنسی دارد. این در حالی است که با نگاهی عمیق به مسئله ازدواج و گذری بر آیات و روایاتی که در این زمینه وجود دارد می توان دریافت که مسئله ایمان و دینداری در مقایسه با زیبایی، اهمیت بالاتری دارد. چنانچه رسول گرامی اسلام می فرمایند: «هر که با زنی به خاطر زیبایی اش ازدواج کند دلخواه را در او نبیند و هر که با زنی به خاطر مال و ثروتش ازدواج کند خداوند او را به همان مال و ثروت واگذارد پس بر شما باد به ازدواج با زنان متدین» و در جای دیگر می فرمایند: «نباید زیبایی زن را بر دین داریش ترجیح داد».

۲. ایمان و تدین اصلی ترین معیار است؛ شاید مهمترین گزینه ای که می تواند معیار و اساس در بحث انتخاب همسر قرار گیرد، بحث ایمان و دین داری است. چراکه اگر به دین داری و ایمان کسی یقین داشته باشیم می توانیم اطمینان پیدا کنیم که هر آنچه از مباحث اخلاقی و رفتاری مورد تأکید دینی قرار گرفته، توسط او جامعه عمل خواهد پوشید. شاید همین نکته دلیل توجه و تأکید قرآن و روایات به این مسئله است. چنانچه در قرآن کریم میخوانیم: «و با زنان مشرک ازدواج مکنید تا هنگامی که ایمان بیاورند. بی گمان کنیز با ایمان بهتر از زن مشرک است، هر چند او شما را به شگفت آورد. و مردان مشرک را زن (با ایمان) مدهید، تا (هنگامی که ایمان بیاورند؛ و بی گمان برده ی با ایمان بهتر از مرد آزاد مشرک است، هر چند شما را به شگفت آورده. رسول گرامی اسلام نیز در

توصیه به ایمان و دینداری در زمینه انتخاب همسر می فرمایند: «موقعی شخصی که راضی به دینداری و امانت داری او هستند برای خواستگاری نزد شما آمد، به او زن بدهید».

۳. اصالت خانوادگی و محیط تربیتی را فراموش نکنید؛ وقتی در روایات صادر شده از معصومین جستجو می کنیم، اصالت خانوادگی و محیط تربیت انسان را یکی از گزینه های اصلی در بحث معیارهای انتخاب همسر خواهیم دید. چراکه مباحث تربیتی، اخلاقی و اعتقادی که در هر انسانی وجود دارد، ریشه در خانواده و محیط تربیتی او دارد. از این رو رسول گرامی اسلام می فرمایند: «از سبزه هایی که در زباله دانی می رویند، بپرهیزید». سؤال شد یارسول الله منظور چه کسی است؟ فرمودند: «زن خوش سیمایی که در محیط تربیتی بد رشد نموده است. و در جای دیگر می فرمایند: «با خانواده خوب و شایسته وصلت کنید زیرا خون اثر دارد»

۴. کفو بودن؛ بی گمان از مهم ترین عوامل پیوند پایدار و ازدواج موفق و زندگی آرام، هم شأن بودن زن و مرد است. اسلام به هم شأن بودن زوجین در امر ازدواج تأکید فراوان کرده و با واژه «کفو» از آن یاد کرده است. رسول گرامی اسلام (ص) در تأکید بر این مهم می فرمایند: زمینه ازدواج هم کفوها را فراهم کنید، و با هم کفو ازدواج کنید و آنان را برای نسل و نطفه ی خود انتخاب کنید. نکته ای که در این مسئله مهم به نظر می رسد آن است که آیا در کفو بودن مسئله جایگاه خانوادگی و مالی مهم است یا ایمان و تدین؟ این مسئله را می توان در کلام امام باقر(ع) جستجو کرد؛ آنجا که فرمودند: «مصیبتی از این شدیدتر نیست که جوان مؤمنی دختر برادر مؤمنش را خواستگاری کند، و پدر دختر جواب بدهد، من از این ازدواج عذر می خواهم زیرا تو از نظر مالی در رتبه من نیستی!» از این سخن روشن میشود که جایگاه مالی و ثروت، معیاری برای کفو بودن نیست؛ بلکه طبق کلام خداوند، ایمان و پاک دامنی معیار اصلی در کفو بودن است. چنانچه خداوند حکیم می فرماید:

زنان ناپاک از آن مردان نا پاکند، و مردان ناپاکی نیز به زنان ناپاک تعلق دارند؛ و زنان پاکی از آن مردان پاک، و مردان پاکی از آن زنان پاکند!». آنچه در این بخش بیان شد تنها برخی از مهم ترین معیارهای انتخاب همسر بود. امیدواریم با مطالعه و تحقیق بیشتر در این زمینه بتوانیم بهترین انتخاب را برای زندگی مشترک داشته باشیم و زمینه را برای رسیدن به تکامل واقعی و سعادت حقیقی فراهم آوریم.

خاطرات

• ایمان و اخلاق

پسر عمه دختردایی بودیم و در جریان انقلاب بیشتر به دو هم‌رزم شباهت داشتیم تا فامیل. زمستان ۵۶ بود که از من خواستگاری کرد و من که آن موقع در سرم تب و تاب انقلاب بود، خیلی بهم برخورد. یک سال و چند ماه از این جریان گذشت و در این بین، او بود که با اصرار و خواندن آیات و روایات، سعی در متقاعد کردنم داشت؛ تا اینکه یک بار برای اتمام حجت آمد و گفت: «معصومه، خودت میدانی ملاک من برای انتخاب تو، ظاهر و قیافه نبوده ولی اگر باز فکر می‌کنی این قضیه منتفی است بگو که دیگر با اصرارم تو را اذیت نکنم». نشستم و با خودم خلوت کردم. روایت دیده بودم که اگر خواستگاری برایتان آمد و با ایمان و خوش اخلاق بود، رد کردنش مفسده به دنبال دارد؛ هیچ دلیلی برای رد کردنش به ذهنم نرسید، گفتم راضیم.

شهید اسماعیل دقایقی

• تقرب به خدا

دو دل شده بودم. از طرفی پیشنهاد ازدواج نصرالله ذهنم را آرام نمی‌گذاشت و از طرفی، عدم آشنایی کافی با او، پاسخ دادن را برایم سخت کرده بود. تا اینکه یکی از استادانم درباره اش با من صحبت کرد و همان صحبتها، آرامش را به قلبم هدیه کرد. استادم گفت: «آقای شیخ بهایی از نظر ایمان خیلی قوی است و به خدا نزدیک به نماز شب و مستحبات هم توجه خاصی دارد؛ اگر میخواهی به خدا تقرب پیدا کنی، درخواستش را بی جواب نگذار» با این حرفها دیگر مشکلی برای پاسخ دادن نداشتم.

شهید نصرالله شیخ بهایی

• اهل نماز و روزه

خواستگارها آمده و نیامده، پرس و جو می‌کردم که اهل نماز و روزه هستند یا نه؛ باقی مسائل برایم مهم نبود. حمید هم مثل بقیه؛ اصلاً برایم مهم نبود که خانه دارد یا نه؛ وضع زندگیش چطور است یا در آمدش چقدر است؛ اینها معیار اصلی نبود. شکر خدا حمید از نظر دین و ایمان کم نداشت و این خصوصیتش مرا به ازدواج با او دلگرم می‌کرد. حمید هم که به گفته خودش حجاب و عفت من را دیده بود و به اعتقادم درباره امام و ولایت فقیه و انقلاب اطمینان پیدا کرده بود، در تصمیمش برای ازدواج مصمم تر شده بود.

شهید حمید ایرانمنش

• از تبار یوسف

هم خوشتیپ و زیبا بود، هم درس خوان؛ این جور افراد هم توی کلاس، زودتر شناخته میشوند. نفهمیدن درس، کمک برای نوشتن مقاله یا پایان نامه و یا گرفتن جزوه های درسی، بهانه هایی بود که دخترها برای هم کلام شدن با او انتخاب می کردند. پاپیچش می شدند، ولی محلشان نمی گذاشت؛ سرش به کار خودش بود. وقتی هم علنی به او پیشنهاد ازدواج میدادند، می گفت: «دختری که راه بیفته دنبال شوهر برای خودش بگرده که به درد زندگی نمیخوره! همیشه باهاش زندگی کرده».

شهید محمد علی رهنمون

• مرد زندگی

وقتی آمد خواستگاری، تازه از سربازی آمده بود، حدود بیست سالش بود، کار هم نداشت. شنیده بودیم که پدرش گفته نمی تواند در مخارج زندگی کمکی بکند. با این حال وقتی آمد خواستگاری دو جا حس کردم که مرد زندگی است. اولین بار وقتی بود که پدرم پرسید: «در آمدتان از کجاست؟» آقا مهدی هم خیلی محکم و قاطع گفت: «من روی پای خودم هستم و خرج خورد و خوراکم رو در میارم». دومین بار وقتی بود که بحث حجاب پیش آمد. گفت: «حجاب شما از هر چیزی برایم مهم تر است». حتی موقع عقد روی یک کاغذ نوشت: «دلتم نمیخواهد یک تار موی شما را نامحرم ببیند» و خواست آن را امضا کنم. مادرم می گفت: «این پسر خیلی سخت گیره!» ولی من از این حرفها و امضا گرفتن ها ناراحت نشدم. تازه فهمیدم که واقعا مرد زندگی است؟

شهید مهدی قاضی خانی

• تابع رهبری

دیپلمم را تازه گرفته بودم که آمدند خواستگاری. شرطها و معیارهایمان را گفتیم اما هر کدام با یک محور اصلی؛ شرط اصلی من، ماندنش در سپاه بود؛ آن هم نه به صورت مقطعی. او هم شرط کرد که باید به حضرت امام به اعتقاد داشته باشی و مطیع بی چون و چرای رهبری باشی. البته این از شرطهای خود من هم بود.

شهید حاج حسن بهمنی

• هر کس میخواهد باشد

اضطراب و دلهره، هوشنگ را رها نمی کرد! می گفت: میدانم نمیشود. میدانم قبولم نمی کنند؛ با این شغلی که من دارم کسی به من دختر نمی دهد». گفتیم: «توکل کن به خدا. آقا محمد هر کسی نیست. مثل بقیه فکر نمی کند». شب که رفتیم خانه شان، رو به محمد کردم (برادر عروس) گفتم: کسی که قبلا دربارهاش صحبت کرده بودم همین آقا هوشنگ خودمان است. همان کسی که توی کارگاه پادویی می کند». محمد گفت: «هر که میخواهد باشد؛ فقط ایمان داشته باشد، خاطر خواه زن و بچه اش هم باشد برایمان کافیست».

شهید محمد بروجردی

• جا افتاده باشد

به این راحتی ها راضی نمیشد. کلی حرف زدیم تا بالاخره تسلیم شد. گفت: «من ازدواج می کنم ولی به یک شرط. با این شرایط جنگ وقت برای اینکه روی اعتقاد کسی کار کنم ندارم. باید کسی را پیدا کنی که از لحاظ دینی و اعتقادی جا افتاده باشد». همان هم شد. با مسئول حوزه علمیه خاوران صحبت کردم، او هم یکی از بهترین طلبه های مدرسه را معرفی کرد.

شهید ابراهیم امیرعباسی

• خیر دنیا و آخرت

برای خانواده ام سخت بود که دخترشان را به ازدواج یک جانباز قطع نخاعی در بیاورند؛ اما من تصمیمم را گرفته بودم، میخواستم راهی را انتخاب کنم که خیر دنیا و آخرت در آن باشد. تصمیم گرفته بودم بهترین راه را برای آینده ام ترسیم کنم و با یک جانباز ازدواج کنم. می خواستم هم سرم جانبازی با در صد بالا باشد و به همین خاطر آقای دخانچی را برای ازدواج انتخاب کردم. راضی کردن خانواده ام سخت بود ولی آن همه نماز و روزه مستحبی و توسلاتی که به ائمه اطهار داشتیم راه را برایم هموار کرد تا به آرزویم برسم.

شهید حسین دخانچی

• داماد جبهه ای

می گفت: «داماد من باید چند خصوصیت داشته باشد تا بتوانم دخترم را دستش بسپارم اول: ایمان؛ در اینکه شکی نیست. دوم: اهل جبهه بودن؛ جوانی که غیرت انقلابی داشته باشد و در جبهه حضور پیدا کند میشود رویش حساب کرد. نسبت به زن و بچه اش هم احساس مسئولیت خواهد داشت.

سوم: وابسته نبودن؛ کسی که در مشکلات بزرگ شده باشد و متکی به خودش باشد همیشه می تواند در زندگی راهش را پیدا کند. این سه خصلت رو که داشته باشه، بقیه مسائل مهم نیست؛ نه پول نه موقعیت. همین ها کافی است».

شهید علی صیاد شیرازی

• نه مال، نه ثروت

گفتم: «مادر جان، بگو بینم می خواهی همسرت چه شرایطی داشته باشد؟» گفت: «نه مال و ثروت پدرش برام مهمه نه چیز دیگه! فقط مقلد امام باشه، با ایمان باشه، پدر و مادرش هم آدمای خوبی باشن»

گفت: «شرط اصلی هم اینه که باید پا به پا باهام بیاد. من تا آخرین روز زندگیم جبهه ام». خانمش هم با این شرطش مشکلی نداشت. سر همین شرط و شروط هم بود که هنوز یک هفته از ازدواجشان نگذشته، رفتند اهواز.

شهید علیرضا عاصمی

• خواستگاری از خواهرم

رفاقتشان با جواد صبور خیلی صمیمانه بود و شناختشان از همدیگر بسیار زیاد. وقتی شنیده بود جواد میخواهد ازدواج کند، خودش دست پیش گرفته بود و خواهرش را معرفی کرده بود. گفته بود: «من خواهری دارم که حیفم می آید با شخص دیگری ازدواج کند؛ اگر موافقی، بیا خواستگاریش». جواد هم که شباهت دو خانواده را از نظر اعتقادی و مذهبی میدانست، موافقت کرد.

شهید ابوالفضل پیرزاده

• دو شرط ...

در اولین جلسه ای که با هم صحبت کردیم؛ بی مقدمه دو شرط برای ازدواجمان مطرح کرد؛ شرط اول مقید بودن به نماز، مخصوصاً نماز صبح بود و دوم رعایت حجاب. همین حقیقت بود که مرا به سوی ناصر جذب کرد. در دوره و زمانه ای که جوانها کمتر دغدغه هایی از این دست دارند؛ یک پسر ۲۱ ساله شرط ازدواجش را نماز گذاشت و این خیلی برایم مهم بود.

شهید ناصر مسلمی سواری

• چیزی ندارم

وقتی آمد خواستگاری چیزی نداشت. می گفت: «اگه امروز پدرم منو از خونه بندازه بیرون، هیچی از خودم ندارم. فقط ماهی ۱۸۰۰ تومن حقوق می گیرم». برای من هم سه شرط گذاشته بود. می گفت: «دوست دارم با کسی ازدواج کنم که سه خصلت داشته باشه؛ بنده خوبی برای خدا باشه، همسر خوبی برای شوهرش؛ و مادر خوبی برای بچه هاش»

شهید رحیم کابلی

• تنها ملاک

حول و حوش انقلاب بود که برایش رفتند خواستگاری. تنها ملاکش ایمان بود. از خواستگاری که آمدند، مادر گفت: «بگو ببینم دختر خانم را پسند کردی؟» در جواب گفت: «مطمئن هستم انتخاب درستی کردیم. آخه پدرش ازم پرسید اهل خمس و زکات و نماز هستم یا نه!»

شهید قربانعلی عرب

• دغدغه

وقتی آمد خواستگاری نه سربازی رفته بود، نه کار داشت. طبیعی بود که خانواده ام قبول نکنند. مثل هر پدر و مادری دغدغه آینده دختر شان را داشتند. گفتند: «وقتی سربازی رفتی و کار پیدا کردی، بیا صحبت کنیم». ولی مصطفی دست بردار نبود. دو سال آن قدر آمد و رفت که بالاخره پدر و مادرم را راضی کرد و ازدواج کردیم. شروع ازدواجمان ساده بود. شاید خدا به دلیل همین سادگی بود که هوایمان را داشت و دغدغه های پدر و مادرم زود محقق شدند؛ همان اوایل مصطفی با قانون قد و وزن از سربازی معافیت دائم گرفت. توی سازمان انرژی اتمی هم مشغول به کار شد.

شهید مصطفی احمدی روشن

• بدون تحکم

برای من خواستگارهای متعددی می آمدند که آدم های مؤمن و بعضا متمکنی هم بودند ولی من همه را رد کردم. پدرم که اهل استدلال و منطق بودند بدون هیچ تحکمی گفتند: دخترم! اینطوری که نمیشه؛ شما همه کسایی که اومدند رو رد کردی». گفتم: «اول اینکه میخوام درس بخونم و دانشگاه برم. بعد هم میخوام شریک زندگیم کسی باشه که بشه باهاش دو کلمه حرف حساب زد و به تفاهم رسید». پدرم از ادامه تحصیل استقبال کردند و تشویقم کردند. بعد پرسیدند: «از چه قشری باشه؟» گفتم: «معمولا این افراد از قشر فرهنگی هستند». تا اینکه آقای ازه ای برای خواستگاری آمدند. از طرفی معلم و فرهنگی بودند و از طرف دیگر طلبه ای جوان. شرایطی که می خواستم در ایشان وجود داشت. به همین خاطر بعد از مشورت با پدر جواب مثبت دادم.

شهید دکتر بهشتی

• ولایت فقیه

قبل از اینکه به خواستگاری من بیاید جای دیگری رفته بود. حتی قرار و مدار ازدواج هم گذاشته بودند که یک مرتبه برنامه به هم میخورد. همین مسئله را مطرح کردم تا دلیل به هم خوردن مراسم را بدانم. غلامحسین گفت: «تمام کارهای قبل از عقد را انجام داده بودیم و آماده برگزاری مراسم بودیم که متوجه شدم همسرم هنوز پیرو ولایت فقیه نیست. چون این مسئله برایم مهم بود از ازدواج با او صرف نظر کردم».

شهید غلامحسین شجاع تقی آباد

• محجبه

وقتش شده بود که برایش آستین بالا بزنیم. وقتی خواستیم دنبال موردی مناسب برای عبدالرضا بگردیم، نظر خودش را پرسیدیم: «دوست داری همسرت چطور خانمی باشه؟ گفت: «زن باید معرفت و انسانیت داشته باشه. زیبا بودن مهم نیست، باحجاب بودن مهمه. همسری برام انتخاب کنید که محجبه باشه».

شهید عبدالرضا کرامتی

۳- آداب خواستگاری

مقدمه

پس از شناخت انگیزه ها و معیارهای اساسی در انتخاب همسر، نوبت به چگونگی خواستگاری و درخواست ازدواج می رسد. خواستگاری یکی از مراحل تعیین کننده و حساس در مسیر زندگی است؛ مرحله ای که باید پسر و دختر برای همراهی با همسر آینده تصمیم گیری کنند. به همین خاطر باید عقل و بینش خود را به کار گیرند تا در این انتخاب سرنوشت ساز مرتکب اشتباه و خطا نشوند. وقتی در منابع دینی جستجو می کنیم، در می یابیم که به دقت و هوشیاری در این مرحله، توصیه و عنایت ویژه شده است. چنانچه امام صادق(ع)؟ فرمودند: «همانا زن طوق است؛ پس بنگر که چه طوقی به گردن می افکنی».

رسول گرامی اسلام و نیز به مغیره بن شعبه که از زنی خواستگاری کرده بود، فرمودند: «اگر او را ببینی (و نسبت به ظاهر و رفتار او شناخت پیدا کنی)، به درستی که زمینه پایداری و دوام میان شما بیشتر خواهد بود». هر چند برای یک خواستگاری مطلوب آداب و مقدمات زیادی را باید مد نظر قرار داد، ولی آنچه در اینجا به آن اشاره می کنیم، تنها چند نکته اساسی در این زمینه است؛

۱. از سؤالات و معیارهای خود، لیست برداری کنید؛ با توجه به مسائل پیرامونی که در جلسه خواستگاری ممکن است پیش بیاید، احتمال دارد شما برخی از سؤالات یا مطالبی که قبلا درباره آنها فکر کرده اید را فراموش کنید. برای گذر از این مشکل، بهتر است لیستی از مطالب و سؤالاتی را که بنا دارید در جلسه خواستگاری مطرح کنید؛ تهیه کنید و همراه داشته باشید.

۲. زمان را مدیریت کنید؛ با توجه به اینکه ممکن است زمان محدودی را برای صحبت با طرف مقابل در اختیار داشته باشید، بهتر است مهم ترین مسائل مد نظر خود را ابتدا مطرح کنید؛ تا اگر به هر دلیلی فرصت کافی در اختیار نداشتید، خیالتان از مسائل اساسی راحت باشد. از سوی دیگر ممکن است با مشخص شدن اختلافات در مسائل اساسی، نیازی به طرح مسائل جزئی و کم اهمیت نباشد.

۳. عجله نکنید؛ برای یک انتخاب صحیح باید خوب صحبت کنید، خوب بشنوید و خوب فکر کنید تا بتوانید با نگاهی دقیق تر به طرف مقابل انتخابی درست انجام دهید. برای رسیدن به این مهم لازم است که زمان مناسبی را برای طرح دیدگاه ها و معیارها در اختیار داشته باشید. خوب توجه کنید تا اگر اختلافی از نظر عقاید با معیارها دارید، همینجا درباره اش صحبت کنید. اگر به هر دلیلی نتوانستید در یک جلسه مسائل مورد نظرتان را مطرح کنید، درخواست کنید تا جلسات بیشتری را برای خواستگاری در اختیار شما قرار دهند.

۴. صداقت داشته باشید؛ جلسه خواستگاری شروع یک زندگی مشترک است. اگر در این جلسه صداقت لازم را نداشته باشید و معیارها و باورهایتان را با صداقت مطرح نکنید، ممکن است در مسیر زندگی مشترک به دلیل عدم راستگویی، با مشکلات اساسی مواجه شوید

۵. به خدا توکل کنید؛ وقتی تمام کارهای اساسی را انجام دادید، نوبت به توکل کردن می‌رسد. خودتان را به خدا بسپارید تا خدا هر آنچه را به صلاح شماست مقدر کند. چنانچه در قرآن کریم فرمود: هر کس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را می‌کند.

خاطرات

• با وضو وارد شوید، توکل به خدا

اول حسن خودش را معرفی کرد. بعد مسائل کلی مطرح شد و ایشان در همه حرف‌ها، تأکیدش روی مسائل اخلاقی بود. یادم نمی‌رود؛ قبل از اینکه وارد این جلسه شوم، وضو گرفتم و دو رکعت نماز خواندم و گفتم: «خدا یا خودت از نیت من باخبری؛ هر طور صلاح میدانی این کار را به سرانجام برسان». بعدها در دست نوشته‌های او هم خواندم که نوشته بود: «برای جلسه خواستگاری با وضو وارد شدم و همه کارها را به خدا واگذار کردم».

شهید غلامحسین افشردی (حسن باقری)

• من انقلابی ام

شب خواستگاری بدون هیچ پرده پوشی و ملاحظه، همه چیز را رک و پوست کنده گفتم. اول از هدفش برای تشکیل زندگی گفتم: «هدفم از ازدواج این است که سنت پیامبر و دستور اسلام را اجرا کنم». بعد رفت سراغ الگوی زندگی؛ «روش زندگی ما باید الگو گرفته از حضرت علی (ع) و حضرت زهرا باشد». و بعد اصلی‌ترین و سخت‌ترین شرط زندگی‌اش را گفتم: من انقلابی‌م. زندگی‌ام دست خودم نیست. ممکن است مدتی کنار شما باشم و دیگر تا آخر عمر نباشم...». آخر کار، کتاب ازدواج در اسلام را به من داد تا مطالعه کنم و گفتم: «اگه با این شرایطی که گفتم موافقت موافقت بسم الله؛ اگر هم موافق نیستید هیچ مشکلی نیست».

شهید علی هاشمی

• بنده خدا هستید؟

زمان شاه بود و آقای کلاهدوز یکی از رده های بالای ارتش بود. به همین خاطر وقتی برای خواستگاری آمد، خانمش برای اطمینان پیدا کردن از عقاید او چند سوال را به صورت پرسشنامه جلوی روی او گذاشته و سوال کرده بود:

آیا شما بنده خدا هستید یا بنده شاه؟

۲. آیا مقید به اسلام هستید؟

۳. اگر مقید به اسلام هستید، شاه را چگونه میبینید؟

کلاهدوز با دیدن سوال ها جا خورده بود و در شرایط سختی قرار گرفته بود. باید مسائلی را بیان می کرد که جزء اسرار زندگی بود. از طرفی نمی خواست گارد شاهنشاهی او را به عنوان یک انسان مذهبی بشناسد و از طرفی خوشحال بود که هم سری خواهد داشت که به مسائل مذهبی بی توجه نیست. لذا خطاب به هم سرش گفته بود: «من جواب اینها را به رسم امانت و راز به شما میگویم» و توضیح داده بود که حضورش در ارتش و جایگاه بالای آن به مشورت بزرگانی چون امام خمینی(ره) بوده است تا اگر قرار شد در مسیر انقلاب حرکتی از داخل ارتش صورت بگیرد، نیروهای مؤمن و انقلابی در آنجا حضور داشته باشند.

شهید یوسف کلاهدوز

• اولویت ها

با لباسهایی که رنگ و بوی جبهه میداد آمده بود خواستگاری. باید از همین ابتدا به من نشان میداد که زندگی اش با جنگ و جبهه گره خورده است. وقتی قرار شد با هم درباره زندگی مشترک حرف بزنیم، سعی کردیم اولویت ها را ابتدا مطرح کنیم. به همین خاطر کلی درباره توحید و نبوت و امامت حرف زدیم. حرفهایی که در کمتر جلسه خواستگاری ممکن است مطرح شود. ولی برای ما اولویت داشت. بعد از آن رفتیم سراغ بحث کتاب و مطالعه. بعد از آن نوبت به مباحث سیاسی رسید و مسائلی از این دست مطرح شد. آنقدر سرگرم مباحث اصلی شدیم که مباحث جزئی و فرعی فراموش مان شد. وقتی حرفهایمان تمام شد ناصر خندید و گفت: «کاش به جای این حرف ها، می پرسیدم خیاطی بلدی؟ آشپزی چطوره؟ یا اصلا زندگی مشترک میدونی یعنی چی؟» این مسائل آنقدر برایمان کم اهمیت بود که کلا فراموششان کرده بودیم.

شهید ناصر کاظمی

• تمام شرایط

به نظر میرسید هول شده باشد که این قدر سریع و پشت سر هم حرف میزد. ولی با این حال تمام حرفهایش را زد. از عقیده‌هایش در باره ازدواج شروع کرد و یک نفس گفت تا آخرین شرطش برای ازدواج:

«بسم الله الرحمن الرحيم. من قصد ازدواج ندا شتم اما چون ازدواج سنت پیغمبره و من هم شنیدم هر کس زودتر ازدواج که زودتر هم شهید میشه، تصمیم گرفتم عروسی کنم. هر وقت لازم بدونم به جبهه میرم، شاید هم ماه‌ها برنگردم و... اگر میخواهی با من ازدواج کنی باید با جبهه و جنگ خو بگیری. دوست دارم همسرم بتونه تفنگ را بلند کنه. میدونی یعنی چی؟ یعنی یک شیرزن باشه و بس». من هم که از عقایدش خوشم آمده بود و با شرایطش مشکلی نداشتم، قبول کردم.

شهید حسین محمد علیپور کنایی

• به شرط ترک سیگار

همان روز خواستگاری یا زمان خواندن خطبه عقد بود که مادرم گفت: «قول میدهد سیگار هم نکشد». خانمش هم گفت: «مجاهد فی سبیل الله که نباید سیگار بکشد؛ سیگار کشیدن دور از شأن شماست!». وقتی برگشتیم خانه، رفت جیب هایش را گشت؛ سیگارهایش را در آورد، له کرد و برد ریخت توی سطل. گفت: «تمام شد. بعد از حدود ۱۴ سال سیگاری بودن، دیگر هیچ کس دست من سیگار نمی بیند». همین هم شد. خانمش می گفت: یکی دو سال از ازدوایمان می گذشت؛ رفتم پیشش گفتم: «این بچه گوشش درد می کنه؛ این سیگار را بگیر یک پک بزنی، دودش را فوت کن توی گوشش». گفت: «نمیتونم. قول دادم دیگه سیگار نکشم. گفتم: «بچه داره درد میکشه، گفت: «ببر بده همسایه بکشه و توی گوشش فوت کنه. دیگه هم به من نگو».

شهید محمد ابراهیم همت

• کاغذ خواستگاری

هنوز آن کاغذ را دارم؛ شرایطش را خلاصه، رویش نوشته بود و پایینش را امضا کرده بود. تمام جلسه خصوصی صحبت ما درباره ازدواج، ختم شد به همان کاغذ؛ مختصر و مفید. بعد از بسمه تعالی، ده تا از نظراتش را نوشته بود. بعضی هاش اینطور بودند: «دا شتن ایمان به خدا و خداجویی؛ مقلد امام بودن و پیروی از رساله ایشان؛ شغل من پاسدار است؛ مشکلات آینده جنگ؛ مکان زندگی؛ انگیره ازدواج، رسیدن به کمال». عبارت‌ها کوتاه بود؛ اما هر کدام یک دنیا حرف داشت برای گفتن.

شهید سید علی حسینی

۴- مهریه

مقدمه

مهریه یکی از مهم ترین مسائل در زمینه ی ازدواج است. مسئله ای که دین اسلام بر آن مهر تأیید زده و آن را واجب نموده است. مهریه در واقع هدیه ای است که داماد در ابتدای ازدواج به همسرش تقدیم می کند تا مقدمه ای برای ایجاد مهربانی و نزدیک شدن قلبها به یکدیگر باشد. این مسئله زمانی تحقق پیدا می کند که مهریه به شکل واقعی آن صورت پذیرد و دست مایه ای برای تفاخر، قیمت گذاری و یا گرو کشی نباشد. و گرنه به جای ایجاد مهربانی و علاقه، زمینه ای برای دشمنی و عداوت پیش می آورد. چنانچه رسول گرامی اسلام فرمودند: در مورد مهریه سخت گیری نکنید و آسان بگیرید؛ زیرا در صورت سخت گیری مرد می پردازد، ولی این عمل در او غضب و کینه ایجاد می کند. از سوی دیگر در تعیین مقدار مهریه وقتی به زندگی حضرت زهرا و مولای علی (ع) نگاه می کنیم، در می یابیم که رسول گرامی اسلام با اینکه از بزرگان قوم و بزرگ ترین شخصیت عالم هستند، برخلاف سنت های جاهلی که مهریه را بسیار بالا تعیین می کردند، ایشان مهریه را در حد توان داماد تعیین نمودند؛ مهریه ای که امروز آن را به «مهر السنه» می شناسیم. رسول گرامی اسلام در این باره می فرمایند: «بهترین زنان امت من کسی است که زیبا صورت و مهرش کم باشد». در این بخش به ذکر چند نکته کاربردی در زمینه ی تعیین مهریه اشاره می کنیم:

۱. مهریه را در حد توان مالی داماد تعیین کنید؛ اصل و اساس مهریه برای پرداخت شدن بنا نهاده شده است. اینکه امروز بر خلاف سنت اسلام مهریه های بالا مشخص میشود و قصدی برای پرداخت آن نیست، اشتباهی بزرگ است؛ اشتباهی که می تواند اصل و اساس ازدواج را مخدوش کند. چنانچه امام صادق (ع) فرمودند: «مردی که زنی را به همسری می گیرد، و قصد پرداخت مهریه او را ندارد، عمل او حکم زنا را دارد».

۲. مقدار مهریه را زیاد تعیین نکنید؛ برخی فکر می کنند آنچه ضامن پایداری ازدواج و دوام آن میشود بالا بودن مهریه است. لذا تا جایی که می توانند در این زمینه چانه زنی می کنند. در واقع مهریه را به عنوان ضمانت نامه ای برای ازدواج قلمداد می کند. برخلاف آنچه رسول گرامی اسلامی در این زمینه فرموده اند: «بهترین مهریه سبک ترین آن است».

۳. مهریه را قیمت و بهای زن قلمداد نکنید؛ برخی از مردم مهریه را بر خلاف طبیعتش یک قیمت گذاری و ارزش گذاری برای زن قلمداد می کنند و بدون توجه به پرداخت یا عدم پرداخت آن توسط داماد، تنها به فکر بالابردن آن هستند، به گونه ای که نسبت به دیگر اقوام و آشنایان مبلغ بالاتری را به عنوان مهریه تعیین کنند. این در حالی است که خداوند حکیم در قرآن چنین می فرماید: «مهریه را به عنوان هدیه ای الهی با میل و رغبت پرداخت کنید».

و همچنین جای دیگر می فرماید: «ای اهل ایمان به عقود و تعهدات خود وفا کنید» با توجه به این دو آیه میتوان گفت که مهریه سنگین و عدم پرداخت آن، عملی بر خلاف دستور اسلام و قرآن کریم است. آنچه در این بخش بیان شد تنها مختصری از نکات و مباحث مربوط به مهریه بود. امیدواریم با توجه و عنایت به آیات و روایات ارائه شده در این بخش، بتوانیم سبک زندگی خود را در مسیر درست و به دور از سنت های جاهلی پیش ببریم.

خاطرات

• الگو باشیم

کارمان برعکس شده بود؛ به جای اینکه خانواده داماد برای پایین آوردن مهریه چانه زنی کنند، برای بالابردنش اصرار می کردند. از آنها اصرار و از دکتر انکار چون ایشان اصلا مسائل مالی را عاملی اساسی نمیدانستند؛ وقتی از حسن خلق و دیانت داماد اطمینان پیدا می کردند، بقیه مسائل را حل شده می دیدند. از طرفی می گفتند: «ما برای جامعه الگو هستیم؛ نباید مبنایی بگذاریم که دیگران به سختی بیفتند». آخر سر هم، مهریه های در حد متوسط آن روز تعیین شد.

شهید دکتر محمد مفتاح

• بالاترین مهریه

مخالفت خانواده ام وقتی علنی شد که از تصمیم برای ازدواج با یک جانباز قطع نخاعی باخبر شدند. روی همین حساب هم بود که مهریه را نسبتا زیاد گرفتند تا شاید این ازدواج سر نگیرد. ولی من که خیر دنیا و آخرت را هدف قرار داده بودم، بدون هیچ مخالفتی مهریه تعیین شده را که ۱۲۴ سکه بود، با حسین در میان گذاشتم. او هم که از عقیده ام مطلع بود، گفت: مانعی ندارد». اما خدا میداند که مهریه من، ارزش جانبازی او بود و بس؛ که این بالاترین ارزشها و مهریه هاست.

شهید حسین دخانچی

• مهریه ام را میبخشم

خانواده اش مخالفت کردند؛ و بیشتر از همه خودش می گفت: «مهریه را باید پرداخت کرد و اگر در حد توان من نباشد، اساساً این ازدواج درست نیست». بالاخره پدرم رضایت داد که یک جلد کلام الله مجید، یک شاخه نبات و صد هزار تومان پول مهریه ام با شد. شب ازدواجمان، آقا محمود مصمم بود مهریه را همان جا بپردازد. من هم که بنایم نبود اول زندگی ایشان را به سختی بیاندازم، گفتم: «مهریه من یک جلد کلام الله مجید و یک شاخه نبات است؛ بقیه اش را میبخشم».

شهید محمود نوریان

• دل شکستن بس است

سال ۵۸ تصمیم به عقد رسمی گرفتیم. مادرم مهر مرا بالا گفته بود تا حداقل یک چیز این ازدواج - که از دید آنها غیر معمول بود - شبیه بقیه مردم شود. گرچه هیچ کدامان موافق نبودیم، ولی اسماعیل گفت: «تا اینجا به اندازه کافی دل مادرت را شکسته ایم. برای من چه فرقی دارد؛ من چه زیاد چه کمش را ندارم! راستی نکند یک موقع مهرت را بخواهی، شرمنده ام کنی!» من هم که نمی خواستم به مادرم بی احترامی شده باشد مهریه پیشنهادی را قبول کردم؛ اما همان جا قبل از آنکه وارد سند ازدواج کنند به اسماعیل بخشیدم.

شهید اسماعیل دقایقی

• یک سکه، یک قرآن

مهریه مایک جلد کلام الله مجید بود و یک سکه طلا سکه را که بعد از عقد بخشیدم اما آن یک جلد قرآن را محمد بعد از ازدواج خرید و در صفحه اولش اینطور نوشت: «امیدم به این است که این کتاب اساس حرکت مشترک ما باشد و نه چیز دیگر؛ که همه چیز فناپذیر است جز این کتاب». حالا هر چند وقت یک بار وقتی خستگی بر من غلبه میکند، این نوشته ها را میخوانم و آرام می گیرم.

شهید محمد جهان آرا

• بدون مهریه

روز خواستگاری، با حاجی شرط کردم که می خواهم بدون مهریه ازدواج کنم و اینکه باید در صحبت‌هایش با پدرم ایشان را راضی کند. اما موقع عقد دیدم پدرم دوباره روی مسئله مهریه پافشاری می کند. به حاجی گفتم: «قرار بود شما صحبت کنید». گفت: «آخر خوب نیست آدم به پدر دختری بگوید من می خواهم دخترتان را بدون مهریه عقد کنم!». پدرم هم کوتاه نمی آمد. من دلخور شدم و به نشانه قهر بلند شدم که بیرون بروم؛ اما حاجی اشاره کرد که بنشینم. رو کرد به پدرم و گفت: «من جفت خودم را پیدا کرده ام؛ به خاطر این چیزها هم از دست نمیدهم». به قول برادرم، جاذبه کلامی حاجی زیاد بود و پدر در نهایت گفت: «هر طور میدانید مسأله را حل کنید، من دیگر اصرار به چیزی نمی کنم بعد هم مهریه مختصری تعیین شد و خطبه عقد را خواندند.

شهید محمدابراهیم همت

• چهارده معصوم

میلاذ پیامبر بود که آمدند برای تعیین مهریه. شکر خدا همه مراحل ازدواجمان به سادگی برگزار شد. مهریه مان چهارده سکه بود به نیت چهارده معصوم و مهرا لسنه حضرت زهرا این که برای تبرک زندگی مان وارد قباله شد. همان روز هم با حضور فامیل خودمان و عده ای از فامیل عبدالله - که از اصفهان آمده بودند - مراسم عقد برگزار شد.

شهید عبدالله میثمی

• یک سکه به نیت امام

وقتی آمد برای تعیین مهریه، اول از رسم و رسوم ما پرسید و اینکه دوست دارم مهریه ام چقدر باشد. گفتم: «خیلی دوست دارم بروم مکه، یک سکه هم به نیت امام خمینی به بگذاریم». خندید و گفت: چهارده تا هم به نیت چهارده معصوم (ع) من می گذارم».

شهید ناصر کاظمی

• کمتر از یک حج

بعد از کلی چانه زنی، مهریه مان هفت هزار تومان تعیین شد ولی من قبول نکردم؛ چون آن زمان با هفت هزار تومان مکه ای میشدند! یعنی کسی که ۷هزار تومان داشت، واجب بود به مکه برود گفتم: «شش هزار و پانصد تومان باشد تا دینی به گردن داماد نباشد»

شهید علی اندرزگو

• کتاب های شهید مطهری

گفتمی هایش را گفت و حرفهایم را شنید. تمام آنچه می بایست را گفتیم، مانده بود مهریه، گفت: «نظرتان درباره مهریه چیست؟ شما می گوید چقدر باشد؟، گفتم: «من فقط دوست دارم یک جلد کلام الله مجید باشد». گفت: «نه، یک جلد قرآن نمیشود. یک جلد قرآن با یک دوره کتاب های شهید مطهری»

شهید حاج یونس زنگی آبادی

• سفر کربلا

چه خواب ها برای دیدن بود و چه امیدها به آینده ات بسته بود. همین فکر و خیال ها کنجکاووش کرده بود که بداند چه فکری برای آینده ات داری. بالاخره هم طاقت نیاورد و پرسید: دو ست داری مهریه ات چه باشد فاطمه جان؟» بدون تردید گفتم: «زیارت ابی عبدالله». درست است مادر به آرزوهایش نرسید ولی با عشق نگاهت کرد وقتی که دید به آرزویت رسیدی، به آرزوی حقیقی ات، شهادت.

شهید فهیمه سیاری

• ازدواجمان روزنامه ای شد

ازدواج شان را بر اساس ازدواج فاطمه زهرا پایه ریزی کردند و این مسئله طوری نمود که روزنامه جمهوری اسلامی درباره اش نوشت: «در مراسم آسمانی ای که برای پیوند مقدس دو جوان برپا شد، خواهری از پاسداران با برادر پاسداری ازدواج کردند. جالب آنکه در این ازدواج، عروس خانم به شاگردی از مکتب بانوی اول اسلام، مهریه ای برابر مهریه آن حضرت تقاضا کرد؛ ولی با پیشنهاد داماد مهریه قابل توجهی در نظر گرفته شد. سپس عروس خانم مهریه اش را طی چک دریافت کرد و به فرمانده سپاه پاسداران اصفهان که در مراسم حضور داشت جهت مخارج پاسداران اهدا کرد. همسرش می گفت: «خریدمان هم خیلی ساده بود؛ روز سوم شعبان با خرید یک حلقه، یک جلد کلام الله مجید، نهج البلاغه و سری کامل تفسیر المیزان با هم پیمان زندگی بستیم».

شهید جلال افشار

• الگوی دیگران

کلی مقدمه چینی کرد تا حرفش را بزند. شاید فکر می کرد با او هم عقیده نیستم و قبول نمیکنم. گفت: «دوست دارم الگوی دیگران شویم، در سادگی، بی ریا بودن و در مهریه». یادم نمیروند که گل از گلش شکفت وقتی گفتم: «اصلاً مهریه نمیخواهم، یک جلد کلام الله مجید کافی است». اول خدا را شکر کرد که هم عقیده هستیم، بعد هم راضی کردن خانواده را به خودم سپرد. ولی حیف! هر چه اصرار کردم، التماس کردم کسی به حرفم گوش نکرد. ما هم به احترام بزرگترها دیگر حرفی نزدیم و مهریه ای که خودشان مشخص کرده بودند قبول کردیم؛ یعنی یک دانگ از خانه ای که زندگیمان را از آنجا شروع کردیم.

شهید فریدون بختیاری

• بدون هیچ وجهی

بنای ازدواجم با مصطفی عشق او به ولایت بود، دوست داشتم را بگیرد و از این ظلمات و روزمرگی بیرون بیاورد. همین مبانی بود که مهریه ام را با بقیه مهرها متفاوت کرده بود. مهریه ام قرآن کریم بود و تعهد از داماد که مرا در راه تکامل و اهلیت و اسلام هدایت کند. اولین عقد در شهر صورت گرفت که عروس چنین مهریه ای داشت یعنی در واقع هیچ وجهی در مهریه اش نداشت.

شهید مصطفی چمران

۵- خرید و مراسمات

مقدمه

دو بخش مهم از مراحل ازدواج که می تواند زمینه ساز اختلافات شود و یا اختلافات را به حداقل برساند، مسئله مراسمات و خریدهای مرتبط با آنهاست. مراسماتی مانند عقد، عروسی، حنابندان و پاتختی که در فرهنگ ها و رسومات مختلف با تفاوت های کوچک و بزرگی همراه است؛ اینها را بگذاریم کنار خریدهایی که مرتبط با این مراسمات است؛ از خرید لباس و وسایل مورد نیاز گرفته تا هدایایی که خانواده ها طی این مراسمات به عروس و داماد تقدیم می کنند. وجود نظرات و سلاطی مختلف در نحوه اجرای این مراسمات در صورتی که با در نظر گرفتن شرایط طرفین و ملاک قرار دادن سازش کاری همراه نباشد میتواند زمینه را برای ایجاد اختلافات بیشتر و بزرگ تر فراهم کند.

بسیار دیده شده که اختلافات جزئی در خرید و وسایل زندگی تعیین زمان و مکان مراسم و یا نحوه برگزاری آنها، به تنش هایی مهار نشدنی و کینه هایی ماندگار بین خانواده ها تبدیل شده است. این در حالی است که با مدیریت صحیح و رعایت اصل سازش کاری و ساده زیستی می توان از پیش آمد اختلافات و ناگواری ها در شروع زندگی جلوگیری کرد. در این بخش به ذکر چند نکته اساسی در زمینه ی برگزاری مراسمات و خریدهای مربوط به آنها به اختصار اشاره می کنیم

۱. زندگی را بر ساده زیستی بنا کنید؛ یکی از راهکارهایی که می تواند بسیاری از مشکلات مالی جوانان در بحث ازدواج را بر طرف کند، توجه به ساده زیستی است. امام جعفر صادق(ع) در این زمینه میفرماید: «هر کس به یک زندگی ساده از خدا راضی باشد خدا هم به عمل اندکی او راضی میشود».

۲. از چشم و هم چشمی بپرهیزید؛ یکی از معضلات اصلی که ازدواج های جامعه ما را از اصل ساده زیستی دور کرده مسئله چشم و هم چشمی است. مسئله ای که با مقایسه زندگی ما با زندگی دیگران به وجود می آید و تبدیل به رقابتی غیر ضروری و بی فایده می شود و تنها اثر آن سخت تر شدن زندگی است.

۳. برای زندگی تان حد کفایت تعیین کنید؛ میل انسان برای رسیدن به مراتب بالاتر یک میل ناتمام و بی انتها است. خواسته ای درونی که اگر متوجه زندگی مادی شود باعث می شود انسان هیچگاه از زندگی خود لذت نبرد چرا که همیشه احساس می کند در زندگی چیزی کم دارد که باید برای رسیدن به آن تلاش کند. در حالی که با تعیین حدی مشخص برای زندگی مادی، می توان به آرامش واقعی و نشاط در زندگی دلخوش بود. چنانچه در سفارشات امام صادق(ع) چنین می خوانیم که مردی به ایشان شکوه کرد که طلب روزی می کند و به آن میرسد، اما قانع نمیشود و نفسش بیشتر از آن مقدار از او می طلبد. امام(ع) فرمودند: «اگر آن اندازه که کفایت می کند تو را بی

نیاز سازد، کمترین چیز دنیا بی نیازت می سازد و اگر آنچه تو را کفایت می کند بی نیازت نسازد، همه دنیا هم تو را بی نیاز نمی گرداند»

۴. شادی کنید ولی با رعایت اصول ایمانی؛ یکی از مسائلی که در برگزاری مراسم ازدواج مطرح است چگونگی تلفیق مراسم شاد با حفظ مبانی اسلامی و ایمانی است. از سویی شادی در ابتدای زندگی برای خانواده ها بسیار مطلوب است و از طرف دیگر عدم تقید به مبانی اسلام، شروع زندگی را نامبارک خواهد کرد. برای رسیدن به حد و سط و تعادل در این زمینه باید به ازدواج حضرت زهرا(س) و امام علی(ع) نگاه کنیم، آنجا که پیامبر به مدیریت مراسم را به عهده گرفتند و امر فرمودند: دختران عبدالمطلب و زنان مهاجر و انصار در شب عروسی حضرت فاطمه به همراه او بروند و شادی کنند، شعر و سرود بخوانند، تکبیر و حمد بگویند. و از گفتن حرفهایی که خدا بدان را ضی نیست، بپرهیزند.» امیدواریم با رعایت این نکات کلیدی، بتوانیم شروع زندگی مشترک را به بهترین وجه مدیریت کنیم و خیر و برکت را همراه زندگی مان قرار دهیم.

خاطرات

• خیلی ساده

خرید عقدمان یک حلقه نهند تومانی بود برای من همین و بس. نگاهمان به زندگی این و آن نبود که چطور خرید می کنند و چطور مراسم می گیرند. مراسم هم خیلی ساده بود. بعد از عقد رفتیم حرم حضرت معصومه. بعد هم گلزار شهدا. شب هم شام خانه ی ما بودیم. خانواده ی ما می خواستند مراسمی بگیرند و همه فامیل را دعوت کنند برای معرفی دامادشان؛ ولی زمان عملیات بود و مهدی باید بر می گشت جبهه.

شهید مهدی زین الدین

• ماه غسل

از بیت امام (ره) وقت گرفتیم برای خواندن خطبه عقد. امام(ره) که عقدمان را خواندند پول مختصری به آقا حسین دادند تا برویم مشهد، ماه غسل. وقتی آمدیم بیرون پول را داد به احمد آقا - فرزند امام - و گفت: «جنگ که تموم شد زیارت هم میریم». بعد هم دو تایی رفتیم اهواز.

شهید حسین خرازی

• سنگ تمام

یک آینه کوچک خریدم، یک حلقه هزار تومانی و به اصرار مادرش یک انگشتر سه هزار تومانی؛ و سراغ چیز دیگری نرفتم. این شد خرید من. اما ناصر را هر کار کردیم نیامد. گفت: «من خریدی ندارم. کت و شلوار که هیچ وقت نمی پوشم، حلقه هم که دستم نمی کنم؛ پس دیگر خریدی نداریم. ولی ما دست بردار نبودیم. با برادرم رفتیم برایش شلوار و بلوز و پلیور خریدیم؛ چیزهایی که میدانستم میپوشد.

شهید ناصر کاظمی

• فقط لباس

زمان ما هم مثل همیشه، رسم و رسوم ازدواج زیاد بود. ریخت و پاش هم که بیداد می کرد. ولی ما از همان اول ساده شروع کردیم؛ خریدمان یک بلوز و دامن برای من بود و یک کت و شلوار برای مرتضی. چیز دیگری را لازم نمیدانستیم. به حرف و حدیث ها و رسم و رسوم هم کاری نداشتیم، خودمان برای زندگیمان تصمیم می گرفتیم. همین ها بود که زندگی مان را زیباتر می کرد.

شهید سید مرتضی آوینی

• عزت نفس

خرید طلا و جواهرات برای عروس، مثل همیشه رسم بود؛ ولی اینها با وضع مالی یک معلم ساده جور در نمی آمد. از طرفی هم عزت نفسش اجازه نمیداد جوری مطرح کند که اثر بدی داشته باشد یا باعث ناراحتی شود. ضروریات را می خرید؛ به طلا و جواهر که می رسیدیم می گفت: «اینها باشد سر فرصت در وقت مناسب با سلیقه یکدیگر بخریم». خوشم می آمد که چنین عزت نفس و مناعت طبعی داشت.

شهید محمدعلی رجایی

• هم رنگی کارها

من و حمید به کمترین چیزها راضی بودیم؛ به همین خاطر بود که خریدمان، از یک دست آینه شمعدان و حلقه ازدواج فراتر نرفت. برای مراسم، پیشنهادهای مردم غذا طبق رسم معمول تهیه شود که به شدت مخالفت کردا گفت: «چه کسی را گول میزنیم، خودمان یا دیگران را؟ اگر قرار است مجلس را اینطور بگیریم، پس چرا خریدمان را آنقدر ساده گرفتیم؟! مطمئن باش این جور بریز و پاش ها اسراف است و خدا راضی نیست. تو هم از من نخواه که بر خلاف خواست خدا عمل کنم». با اینکه برای مراسم، استاندار، حاکم شرع و جمعی از متمولین کرمان آمده بودند، نظرش تغییری نکرد و همان شام ساده ای که تهیه شده بود را به آنها داد! حمید می گفت: «شجاعت فقط تو

جنگیدن و این چیزها نیست؛ شجاعت یعنی همین که بتوانی کار درستی را که خلاف رسم و رسوم به غلط جا افتاده است، انجام بدهی»

شهید حمید ایرانمنش

• هدیه امام خمینی

سفره عقدمان با بقیه سفرها فرق داشت. به جای آینه شمعدان، تفسیر المیزان را دور تا دور سفره چیده بودیم! برکتی که این تفسیر به زندگی مان میداد، می ارزید به هزاران شگونی که آینه شمعدان میخواست داشته باشد. برای مراسم هم برنج اعلا خریدیم ولی فتح الله نگذاشت بازش کنیم. می گفت: «حالا که این همه آدم ندار و گرسنه هست، چطور شب عروسی چنین غذای گران قیمتی بدهم؟!» برنج ها را بسته بندی کردیم و به خانواده های نیازمند دادیم. وقتی برنج ها را میدادیم، فتح الله می گفت، این هدیه امام خمینی است.

شهید فتح الله زیان پناه

• بدون عروسی

حسن ارتشی بود و بعد از عقد باید برای گذراندن دوره، میرفت اهواز. بنا بود بعد از دوره اش، بیاید تهران و مراسم عروسی را برگزار کنیم. هر چهارشنبه برای هم نامه مینوشتیم. هفت روز انتظار برای یک نامه! خیلی سخت بود. بالاخره صبرم تمام شد. دلم طاقت نمی آورد؛ گفتم میروم اهواز. پدرم قبول نمی کرد؛ می گفت: «بدون رسم و رسوم؟! جلوی مردم خوویت ندارد. فامیل ها چه می گویند؟!» گفتم: «جشن که گرفتیم! چند بار لباس عروس و خنچه و چراغانی؟!» دختر عمو(مادر شوهرم) گفت: «خودم عروسم را میبرم. اصلا چه کسی مطمئن تر از مادر شوهر؟! اینطور شد که با اصرار من و حمایت دختر عمو، زندگی مان بدون مراسم عروسی رسمی شروع شد.

شهید حسن آبشناسان

• پاتختی

نگذاشت تالار بگیریم. ما هم تمام مراسمات را توی خانه گرفتیم. خانمها دور تا دور نشسته بودند و طبق رسم، داماد باید می آمد کنار عروس می نشست تا هدایای خانواده ها تقدیم شان شود. گفتم: «مادر جان! پاتختی است، همه منتظرند؛ چرا نمی آیی؟ اگر نیایی فکر می کنند عیب و ایرادی داری!» گفت: «نه، هر فکری میخواهند، بکنند؛ از نظر اسلام درست نیست جایی بروم که این همه خانم آنجا است. کنترل نگاه ها در این شرایط سخت است مادر، سخت!»

شهید حسن آقاسی زاده شعرباف

• فقط یک انگشتر

خریدمان برای ابراهیم فقط یک انگشتر عقیق صد و پنجاه تومانی بود و این موضوع، پدرم را به شدت ناراحت کرده بود. حاجی گفت: «این از سر من هم زیاد است. شما دعا کنید در زندگی مشترک با دختر شما بتوانم حق همین را ادا کنم». البته خرید من هم دست کمی از ابراهیم نداشت؛ فقط یک حلقه هزار تومانی برداشتم. ابراهیم می گفت: «هر بار که می گفتم کفش نمیخواهم، لباس نمیخواهم، خدا را شکر می کردم که این همان کسی است که دنبالش می گشتم».

شهید محمد ابراهیم همت

• ما مسافریم

نوزده سال بیشتر نداشت که به پیشنهاد خودش مقدمات ازدواج را برایش مهیا کردیم. با اینکه سن و سالی نداشت ولی نظرش بلند بود؛ مثل بزرگترها فکر می کرد. خانمش هم با او هم عقیده بود. وقتی طبق رسم و رسوم برای خرید رفتیم، هیچ کدام حاضر نشدند چیز اضافی بخرند. تمام خرید عروس و سبزه چهار هزار تومان شد! حتی آینه ای که من از طرف خودم برایشان خریدم، به فروشنده پس دادند و گفتند: «ما مسافریم؛ آدم مسافر، آینه نمی خواهد!»

شهید مهدی کازرونی

• حلقه نمیخواهیم

به تنها چیزی که نمیخورد، خرید عروس بود. از خریه شب عید هم ساده تر شده بود. برای عروس دو قواره چادر خریده بودند و یک قواره پارچه پیرهنی. گفته بودند چیزهایی که لازم نداریم نمیخریم. حتی حلقه هم نخریده بودند. برای داماد هم چیزی نخریده بودند. بعد خودم رفتم برایش یک دست کت و شلوار خریدم.

شهید محمدعلی رهنمون

• حلقه

تنها چند بار آمدند که برویم خرید ولی من که نیازی به خرید نمیدیدم، می گفتم: «خریدی ندارم». ولی با اصرار آقا مهدی، قرار شد یک حلقه بخریم. بالاخره راضی شدم و راه افتادیم. به اولین مغازه طلافروشی بازار که رسیدیم، وارد شدیم. قیمت حلقه ها را نگاه کردم و ارزان ترین را انتخاب کردم؛ یک حلقه هشت صد تومانی خریدیم و همین شد خریدمان. فردای آن شب هم خیلی خصوصی با حضور مادر و خواهرها و شوهر عمه آقا مهدی و خانواده ما، برنامه عقد در منزل ما برگزار شد.

شهید مهدی باکری

• مختصر و مفید

در اصفهان بودیم و اطرافیانمان مثل همه جا به رسم و رسوم ازدواج پایبند بودند. ولی ما که علاقه ای به این رسومات مفصل نداشتیم سعی کردیم از همان اول، مراحل از دواجمان را نه بر اساس رسومات بلکه بر اساس نیاز چینش کنیم و همین رمز سادگی از دواجمان بود؛ به خصوص خریدمان، که از همه ساده تر بود. مختصر و مفید. یک جفت کیف و کفش خریدیم با یک حلقه که میخواستیم توی دانشگاه دستم باشد تا بقیه بدانند که ازدواج کردم.

شهید یوسف کلاهدوز

• شئونات اسلامی

از همان اول تأکیدش روی مسائل دینی بود و دوست داشت تمام مراحل ازدواجمان کاملا اسلامی باشد. برای همین بود که روز خرید، مرا کنار کشید و گفت: «سعی کن و سایلی را بخری که در حد شئونات اسلامی باشد». همین حرفش باعث شد خریدمان ساده تر شود؛ اما خودش، حتی یک حلقه هم برنداشت. همان شب به منزل آیت الله شیرازی - امام جمعه مشهد - رفتیم و عقد کردیم.

شهید محمود نوریان

• غذای عروسی

شب عقد، دو ستانش را برای شام دعوت کرد. برایشان نان و ماست و خرما آماده کرده بود. می گفت: «با اینها که تعارف ندارم. شام اصلی باشد برای عروسی».

شب عروسی هم گفت: «مادر، خودت نان بپز و آبگوشت درست کن؛ دوست دارم غذای عروسیم شبیه غذای عروسی دختر پیغمبر باشه. اینطوری زندگیمون هم بابرکت میشه». هر چند شام ساده بود ولی با کلی خاطره و شادی همراه بود.

شهید علی اصغر عابدنژاد

• سفره عقد خودمانی

میگفتند اگر لباس عروس سفید نباشد شگون ندارد. مجبور شدیم یک بلوز و دامن سفید از همسایه مان قرض کنیم. ولی سفره را دیگر بر اساس شگون و اینجور چیزها نچیدیم؛ به جای سفره مجلل با گردو و بادام طلائی یا نقل و شیرینی و میوه های رنگارنگ، یک سفره پلاستیکی ساده انداختیم که رویش یک جلد کلام الله مجید بود و یک آینه و مقداری نان و پنیر. سفره اش ساده بود، ولی صفا و صمیمیتش آنقدر بود که دلمان میخواست.

شهید فریدون بختیاری

• پابوس امام رضا(ع)

نزدیک مراسم ازدواجمان بود که با یک کیسه ی پر از پول آمد. گفت: «فاطمه خانم، میدانم که یک مرد وظیفه دارد برای همسرش بهترین ها را تهیه کند ولی من تا این حد توانایی دارم بنابراین تا این حد هم وظیفه ام هست نه بیشتر». از صداقتش خیلی خوشم آمد و گفتم: «باشه. در مورد لباس عروس حتی المقدور ساده می گیریم. عقد و عروسی را هم یکی می کنیم. به جای مراسم مفصل و کمر شکن هم میریم پابوس امام هشتم. اینطور، هم مراسم مان ساده است هم زیارت امام رضا(ع) باعث افتخار خودمان و برکت زندگی مان میشود».

سردار شهید رضا عبدی

• مسجد یک بعدی نیست

هر چه مخالفت کردند اثری نداشت! حرف، حرف خودش بود. می گفتند: «آغاز زندگی نباید در مسجد باشد». می گفت: «مسجد مایه برکت زندگی مان میشود». می گفتند: «مسجد جایگاه عبادت است نه ازدواج». می گفت: «میخواهم مسجد را از یک بعدی بودن خارج کنم».

شهید علیرضا نوبخت

• ولیمه

مراسم عقد و عروسی ساده و خودمانی بود. فقط بچه هایی که بوی جبهه و جنگ میدادند را دعوت کرده بود و با پذیرایی مختصر. اما برای اینکه استحباب ولیمه عروسی را از دست نداده باشد، بدون اعلام قبلی به مردمی که برای جشن میلاد امام زمان(ع) به امامزاده آمده بودند شام داد. اینطوری هم مراسم ساده شد و هم ثواب ولیمه را از دست نداد.

شهید محمد خونجگری

• شبیه هیچکس

شاید بشود گفت برای مراسم مان همه سنت ها را شکستیم! لباس عروس نخریدیم، آرایش هم نرفتم. همینطوری ساده با بلوزی که دوستم برایم دوخته بود، با یک چادر سفید آمدم سر سفره عقد. سفره عقدی که از این سفره های غذاخوری بود و گران قیمت ترین چیزش هم انگشتر صد و پنجاه تومانی ای بود که اسماعیل خریده بود. شام هم، به جای برنج و خورشتی که مر سوم بود، دم پخت درست کردیم. به جای بزن و بکوب هم تصمیم گرفتیم یکی از خانم های جلسه ای بیاید درباره ازدواج صحبت کند. در واقع این مراسم شبیه هیچ مراسمی نبود.

شهید اسماعیل دقایقی

• مراسم خصوصی

بیشتر شبیه یک شب نشینی ساده بود تا مراسم عقدانه بریز و بپاشی، نه بزن و بکوبی؛ خیلی ساده و خودمانی بود. مادر، خواهرها و شوهر عمه آقا مهدی بودند و خانواده ما. پذیرایی هم مثل بقیه چیزها ساده بود. یک جعبه سیب که از باغ خودشان بود با یک جعبه شیرینی. یک آینه کوچک هم آورده بود برای شگونش؛ اما نه آینه قیمتی. یک آینه خیلی ساده که شاید ده-پانزده تومان خریده بودند. اینها کنار هم شد مراسم عقد من و مهدی.

شهید مهدی زین الدین

• ازدواج ۵۰۰ تومانی

نشستیم و حساب کردیم؛ سیصد تومان برای محضر و ثبت رسمی ازدواج، دویست تومان برای خرید شیرینی. گل کاری ماشین عروس هم که نداریم، آرایشگاه هم که نمیروند. می ماند محل برگزاری مراسم که منزل خودمان هست و نیازی به تالار نداریم. با همین پانصد تومان، مراسم ازدواجش تمام شد. یک روز قبل هم رفته بودند سر مزار برادرش علی و با مهریه یک جلد کلام الله مجید، مهر السنه حضرت زهرا و پنج- شش تا سکه طلا، خطبه عقد را خوانده بودند.

شهید عبدالرضا موسوی

• کمک هزینه ی دانشجویی

دانشجو بود و نوزده سال بیشتر نداشت. در آمد آنچنانی هم در کار نبود؛ فقط ۳۰۰ تومانی که به عنوان کمک هزینه ی دانشجویی میگرفت بود و بس. اما به هر حال، نه نیاورد. پیشنهادم را برای ازدواج با خانمی که برایش نشان کرده بودم رد نکرد. با توکل به خدا رفتیم و همه چیز را سپردیم به خودش. الحمدلله همه چیز به خوبی و سادگی برگزار شد. از مراسم عقد و عروسی گرفته تا بقیه رسم و رسوم. نمونه اش مهریه خانمش بود که فقط مهر السنه بود با یک دوره تفسیر المیزان.

شهید فتح الله ژبان پناه

• تشکر از خدا

میلاد پیامبر علیه بود که مهریه را معین کردند. همان روز هم با حضور فامیل ها، یک مراسم عقد ساده برگزار کردیم. صیغه عقد را که خواندند، رفتیم با هم صحبت کنیم. دیدم دنبال چیزی می گردد؛ گفت: «اینجا یه مهر هست؟» پرسیدم: مهر برای چه؟ مگه نماز نخوندی؟! گفت: «حالا تویه مهر بده گفتم: «تا نگی برای چی میخوای، نمیدم».

می خواست نماز شکر بخواند که خدا در روز میلاد رسول الله به او هم سر عطا کرده. ایستادیم و با هم نماز شکر خواندیم.

شهید عبدالله میثمی

• دعاهای مستجاب

روایتش را شنیده بودیم که شب زفاف، دعای عروس و داماد مستجاب است و از جاهایی است که برو برگرد ندارد خواستیم برای دعاهایمان خوب مقدمه چینی کنیم و البته برای شروع زندگیمان. اول دعای کمیل، بعد دعای توسل و آخر سر هم زیارت عاشورا همه را که خواندیم، شروع کردیم: اول شهادت، دوم حج ناگهانی و سوم اینکه بچه اولمان پسر باشد و اسمش را بگذاریم مصطفی. شکر خدا همه اش مستجاب شده.

شهید حاج یونس زنگی آبادی

• دعوت از ائمه

کارت دعوت برای همه مهمان ها نوشته بود. سه تا کارت دعوت هم جدا گذاشته بود؛ انگار مال مهمان های ویژه اش بود! یکی را فرستاده بود برای امام رضا(ع) مشهد. یکی را برای امام زمان(عج) مسجد جمکران. یکی را هم برای حضرت معصومه(س) قم. این یکی را خودش انداخته بود توی ضریح. درست قبل از عروسی، حضرت زهرا(س) آمده بود به خوابش و گفته بود: چرا دعوت شما را رد کنیم؟! چرا به عروسی شما نیاییم؟! کی بهتر از شما؟! بین، همه آمدیم. شما عزیز ما هستی.

شهید مصطفی ردانپور

• فقط خطبه

انگار نه انگار که برای عقد میرویم! تیپ و قیافه مان به عروس و دامادها نمیخورد. ابراهیم که لباس خودش کهنه بود و با لباس سپاه برادرش آمده بود و چون قد ایشان از ابراهیم بلندتر بود، پاچه شلوارش را گتر کرده بود تا اندازه شود. درست مثل کسانی بود که میخواهند اعزام شوند جبهه. من هم دست کمی از او نداشتم؛ یک کفش ملی بندی پایم بود و یک مقنعه مشکی سرم. زن برادر ابراهیم آمد و یک روسری کرمی رنگ سرم کرد، گفت: «سیاه شگون نداره. به اتفاق رفتیم خانه یکی از روحانیون شهر و ایشان خلبه را خواندند. هیچ مراسم خاص دیگری نداشتم.

شهید محمدابراهیم همت

۶- جهیزیه

مقدمه

«از شیر مرغ تا جان آدمیزاد»؛ این قاعده ای است که برخی از خانواده های ایرانی هنگام صحبت از جهیزیه ی تمام و کمال در ذهن می پروراند و تلاش می کنند از دیگران چیزی کم نداشته باشند. این در حالی است که با نگاهی به مبانی دینی به سادگی می توان دریافت که این یک اشتباه عرفی است و هیچ مبنای دینی و اخلاقی ندارد. چنانچه در جای جای قرآن کریم از اسراف و تبذیر نهی شده است. اما اگر بخواهیم الگویی واضح و صریح در این رابطه بیان کنیم باید نگاهی به زندگی مولا علی(ع) و فاطمه زهرا بیندازیم؛ زندگی ای که الگوی خانواده های ایمان است. در داستان زندگی ایشان می خوانیم که وقتی نوبت به جهیزیه یا همان توشه ی زندگی رسید، رسول خدا به حضرت علی(ع) فرمود: «آن زهری را که به عنوان مهریه قرار داده بودی را بفروش و پولش را بیاور». پیامبر پول را به سلمان دادند تا جهیزیه بخرد و سلمان هر آنچه ضروری یک زندگی بود را خرید و آورد. رسول خدا جهیزیه ای که هفده قلم بود و با ۶۳ درهم خریداری شده بود. جهیزیه ی ساده را که دیدند. از شوق گریستند و فرمودند: «خداوند مبارک گرداند». آنچه در این بخش یاد آور می شویم تنها نکاتی کوتاه در باب تهیه جهیزیه است، امیدواریم بتوانیم با قناعت و اکتفا به ضروریات، گامی در راستای نهادینه شدن فرهنگ ساده زیستی برداریم.

۱. عزت دختر به جهیزیه نیست؛ متأسفانه در نگاه برخی از مردم و خانواده ها، به جای اینکه جهیزیه به معنای واقعی اش وسایلی باشد برای شروع یک زندگی صمیمی؛ تبدیلیش کرده اند به واحدی برای اندازه گیری عزت و جایگاه عروس. برخی از خانواده ها روی همین مسئله مجبور میشوند جهیزیه را دست بالا بگیرند یا اگر ندارند قرض کنند ولی جهیزیه شان کم و کاستی نداشته باشد؛ این در حالی است که قرار است با ازدواج دو جوان، به آرامش، عشق و نشاط دست پیدا کنند؛ چیزهایی که جهیزیه ی زیاد نه تنها رمز رسیدن به آنها نیست بلکه اثر معکوس دارد.

۲. به نیازها و ضروریات توجه کنید؛ آنچه در تهیه جهیزیه اهمیت زیادی دارد نگاه به نیازها و ضروریات زندگی زوج جوان است. در بسیاری از جهیزیه ها این مسئله مورد غفلت قرار می گیرد و تنها هدفی که اولویت خرید لوازم قرار می گیرد چشم و هم چشمی است. خانواده ها دغدغه اصلی شان این می شود که چه چیزی بخریم که از دیگران کمتر نباشد یا چه کار کنیم تا جهیزیه از جهیزیه ی دوست و فامیل بالاتر بشود. و این همان اشتباهی است که خانواده ها را به اسراف و تبذیر می رساند.

۳. به فکر دیگران هم باشید؛ مسئله ای که در خرید لوازم مورد غفلت است توجه به دیگران است. دیگرانی که پس از ما قرار است ازدواج کنند و جهیزیه تهیه کنند. باید به این نکته توجه کنیم که نوع رفتار ما، در جامعه، فرهنگی را تثبیت می کند که دیگران وادار به تقلید و پیروی از آن میشوند؛ همان طور که بسیاری از شرط ها و رسوماتی را که

الآن دست و پا گیر زندگی ما شده، گذشتگان به صورت فرهنگ در آورده اند. پس باید به آیندگان هم توجه داشته باشیم و بدانیم اگر جهیزیه ای گران و سطح بالا تهیه کردیم، موجب میشود دیگرانی که به اندازه ی ما توان مالی ندارند، در ازدواج دچار سختی شوند و یا حتی از ازدواج باز بمانند.

خاطرات

• جهیزیه نقدی

پدرم ارتشی بود و میدانست که زندگی مان خانه به دوشی است و وسایلمان در نقل مکان کردن از بین میرود؛ برای اینکه جهیزیه ام را کامل داده باشد و خرج تجملات هم نکرده باشد، پول جهیزیه را نقد داد دستم. کمک خرج زندگی مان هم شد. فقط یک چمدان گرفتم چهارده تومان، که اندازه لباسهایم بود. همین.

شهید حسن آشناسان

• جهیزیه رویایی

جهیزیه ام را چیده بودند. وقتی دیدم، احساس غرور کردم. پردههای هر کدام از اتاقها، یک رنگ متناسب با دکوراسیون همان اتاق بود. مبل و صندلی هاش یک بودند. ظرفهای چینی و کریستال را توی کمد و روی میزها چیده بودند. بعد از چند ماه از شروع زندگیمان، عباس کم کم در گوشم حرفهایی را خواند که قبل از آن نشنیده بودم! می گفت: «آدم مگر روی زمین نمی تواند بنشیند؟ حتما مبل می خواهد؟! مگر باید حتما توی کریستال آب بخورد؟!» میرفت و می آمد و از این حرفها به من میزد. آخر سر گفتم: «منظورت چیه؟ تو مرا دوست داری و من هم تو را. همین مهمه؛ حالا میخواد این عشق توی روستا باشه یا توی شهر، روی مبل باشه یا روی گلیم». با تعجب گفت: «راست می گی؟!» بعد از آن، این طرف و آن طرف که می رفتیم وسایلمان را کادو می بردیم. بعد از مدتی، آن خانه ای که همکارانم به شوخی می گفتند: باید بیاییم و وسیله هایت را کش برویم؛ به خانه ای معمولی و ساده تبدیل شد! از جهیزیهام فقط مبل و صندلی باقی مانده بود که آن را هم اول انقلاب به جهاد دادیم."

شهید عباس بابایی

• یخچال جهیزیه

نمیدانم اسمش را بگذارم اتفاق یا بگویم ایثار؛ ولی به هر حال، آن روح انسان دوستی را در کارش میشد یافت. همان اوایل ازدواجمان بود که گفت خانواده مستمندی است، نیازمند است قدرت خرید ندارد، ما می توانیم در حد توانمان کمکشان کنیم. اول نفهمیدم منظورش از حد توان، یخچال جهیزیه است. ولی وقتی مقدمه چینی کرد که ما خانه

پدرمان یک یخچال داریم و همان کفایتمان را می کند، فهمیدم نقشه اش را کشیده است. من هم که با او هم عقیده بودم مخالفتی نکردم.

شهید حسن اسماعیلی

• ضروریات

هر دو تایمان اهل سادگی بودیم و از تجملات بیزار. اول زندگیمان بود و این خصلت، خوش میدرخشید. دو تا اتاق از خانه پدریش خالی بود که فرش کردیم. جهیزیه ام را هم با مهدی بردیم و چیدیم. آنقدر کم بود که پشت یک پیکان استیشن جا بشود. فقط وسایل ضروری زندگی را داشتیم و به همین سادگی زندگی مان شروع شد!

شهید مهدی باکری

• صبر کنید

خانواده ام در شرایطی نبودند که بتوانند برایم جهیزیه تهیه کنند. گفتند: «الآن نمی تونیم، باید کمی صبر کنید». داوود بدون معطلی گفت: «وجود زخم برام مهمه، نه جهیزیه». این حرفش جنبه شعاری نداشت، راست می گفت. با همین اعتقاد و باورها بود که سریع ا سباب ازدواجمان فراهم شد. وقتی که خواستیم برویم سر زندگی مان، رفت پیش مادرش و گفت: «من این دختر رو فقط به خاطر خودش میخوام دوست ندارم کسی بهش بگه چرا جهیزیه نداره».

شهید داوود عزیزالدین

• قالی دست باف

از همان اول بنا نداشتیم زندگی مان تجملاتی باشد. سیداحمد روی این مسئله خیلی دقت داشت. یادم هست وقتی قرار شد جهیزیه را در خانه جدید بیاوریم، با دیدن قالی دستبافی که روی جهیزیه بود ناراحت شد. از پدرم خواست تا آن را بردارند و اگر خواستند به جایش موکت بگذارند. پدرم گفتند: «من الآن اینو میدم، شما بعدا هر کاری خواستید انجام بدید». اینطور شد که رضایت داد قالی دستباف به خانه ی ساده و صمیمی ما راه پیدا کند.

شهید سید احمد رحیمی

• به همین سادگی

نسبت به عروس و دامادهای دوره خودمان خیلی ساده شروع کردیم. نه خانه ی آنچنانی و نه جهیزیه و وسایل زیاد. وقتی پدر و مادر محمد تقی برای اولین بار به خانه ما آمدند از این همه سادگی جا خوردند. اول پدرش خانه را

برانداز کرد. غیر از یک دست رخت خواب، یک کمد کوچک، یک چمدان و یک تخته فرش ماشینی، چیز دیگری در خانه نبود. زیر لب گفت: «خدایا را ضمیم به رضای تو». حالا نوبت مادر بود که خانه را از نگاه بگذرانند. وارد آشپزخانه شد. یک یخچال، یک چراغ گازی و قابلمه ای که رویش بود مهمترین وسایل آشپزخانه بودند. چه تصویری از زندگی پسرش داشت ولی حالا... زد زیر گریه و لابه لای حق هق گریه هایش گفت: «یعنی تقی من بعد از این همه درس خواندن و مهندس شدن باید به اینجا برسد؟!» کنار مادرش نشستم، دلداریش دادم. گفتم: «اینها مهم نیست، دعا کنید عاقبت به خیر شویم».

شهید سید محمد تقی رضوی

• لوازم اولیه

حسن آقا دوست نداشت تحت هیچ شرایطی تجملات، وارد زندگی مان شود. می خواست شروع زندگی مان با ساده زیستی و به دور از چشم و هم چشمی های مرسوم باشد. به همین خاطر وقتی جهیزیه ام را آوردند، نگذاشت مبل هایی که برایمان خریده بودند را وارد خانه کنیم. هر کار کردیم که رضایتش را جلب کنیم نشد که نشد. قاطع و مصمم ایستاد و گفت: «نه! من گفتم که اولاً از شما جهیزیه نمی خوام و اگرم خواستید زحمت بکشید، لوازم اولیه زندگی برای من کافی است؛ خودتان را به زحمت نیاندازید».

شهید حسن آقاسی زاده شهرباف

۷- خانه

مقدمه

محل سکونت یکی از نیازهای اساسی در زندگی مشترک است. محلی که زوجین به صورت اختصاصی در اختیار داشته باشند تا نیاز آنها نسبت به مکانی برای سکونت برطرف شود. اما با نگاهی به روایات معصومین (ع) دو مسئله اساسی در این زمینه مطرح میشود اول آنکه بهتر است خانه مطابق با نیاز اعضای خانواده وسعت داشته باشد چنانچه رسول گرامی اسلام یا داشتن خانه وسیع را نشانه ی سعادت انسان برشمرده و فرمودند: «از سعادت آدمی است که خانه اش وسیع باشد». اما این مسئله به این معنا نیست که انسان بیش از نیاز خود خانه ای تهیه کند و منزلش را بی دلیل بزرگ و وسیع انتخاب کنند. چنانچه امام علی (ع) به یکی از اصحاب که خانه بزرگی داشت فرمودند: «خانه به این بزرگی را در این دنیا برای چه می خواهی، در صورتی که در آخرت بیشتر به آن نیاز داری؟» بنابراین مطابق با نظر اسلام نه خانه ی کوچک مناسب است و نه خانه ای که بیش از نیاز انسان وسیع باشد؛ بلکه حد تعادل و توجه به نیاز خانواده مورد توجه است. در زمینه مسکن، نکات فراوانی قابل طرح است که از بین آنها چند نکته کاربردی و اساسی را به اختصار اشاره خواهیم کرد:

۱. برای تهیه خانه از مال حرام دوری کنید؛ خانه ای که قرار است مایه آرامش و آسایش برای زندگی باشد، نمی تواند از هر مال و از هر روشی به دست بیاید. همان طور که رسول گرامی اسلام (ص) فرمودند: «از استفاده سنگ حرام در ساختمان بپرهیزید که مایه ویرانی است».

۲. خانه را بر اساس نیازتان تهیه کنید؛ بسیاری از افرادی که خانه ای بزرگ و بیش از میزان مورد نیاز درست می کنند. خانه هایی بزرگ شده که تنها برای خودنمایی و فخر فروشی است. این در حالی است که رسول خدا (ص) به صراحت از آن نهی کرده و فرمودند: «هر کس برای خودنمایی یا شهرت طلبی خانه ای برای خود بسازد، روز قیامت آن خانه حلقه ای آتشین طوق گردنش میشود، آن گاه او را با آن حال به آتش دوزخ می افکنند». پرسیدند: «چگونه برای خودنمایی یا شهرت طلبی خانه میسازد؟!» فرمودند: «خانه ای بسازد که بیش از اندازه حاجتش باشد، یا آن را برای فخر فروشی بنا کند».

۳. سخت نگیرید؛ یکی از مشکلاتی که مانع ازدواج جوانان شده و خانواده ها درباره آن سخت گیری می کنند مسئله نداشتن خانه است. در حالی که با نگاهی به اطرافمان می بینیم بسیاری از جوانانی که بدون داشتن خانه ای مستقل، زندگی را شروع کرده اند و پس از گذشت مدتی صاحب خانه شده اند. البته برای رسیدن به این مرحله باید به دو مسئله باور داشت؛ اول توکل به خدا و یقین به اینکه خدا بندگانش را رها نخواهد کرد؛ و مسئله دوم ساده زیستی و باور به اینکه بدون تجملات و ثروت زیاد هم میشود خوشبختی را مهمان زندگی مشترکمان کنیم.

خاطرات

• ساده ترین خانه

شروع زندگی مان ساده بود و در عین حال باصفا. نمی شد گفت خانه! دو تا اتاق اجاره کرده بودیم که نه آشپزخانه داشت نه حمام. کنار در یکی از اتاقها، یک تورفتگی بود که حسن برایش دوش گذاشته بود و شده بود حمام. زیر پله هم یک سکوی آجری بود که چراغ سه فتیله ی خوراک پزیمان را گذاشته بودیم رویش، شد آشپزخانه. به نظر من خیلی قشنگ بود، خیلی هم ساده.

شهید حسن آشناسان

• خانه یا مرغدانی!

روی پشت بام خانه یکی از برادرهای بسیجی، اتاقی بود که آن را مرغدانی کرده بود ولی به علت بمباران استفاده نمیشد. کف آن مرغدانی را آب انداختم و با چاقو زمینش را تراشیدم. حاجی هم یک ملحفه سفید آورد؛ با پونز پرده زدیم که بشود دو تا اتاق. بعد هم با پول تو جیبی هایم کمی خرت و پرت خریدم؛ دو تا بشقاب، دو تا قاشق، دو تا کاسه و یک پتو هم از پتوهای سپاه آوردیم. یادم هست حتی چراغ خوراک پزی نداشتیم؛ یعنی نتوانستیم بخریم و یک مدت اصلا غذای پختنی نخوردیم. این شروع زندگی ما بود.

شهید محمدابراهیم همت

• خانه پوسیده

پشت خانه پدرم، یک باغ دو-سه هزار متری بود با درخت های گردو و زردآلو و گیلاس، کنار باغ، ساختمان مخروبه ای بود که قبلا منزل پدربزرگم بود که با ساختن ساختمان اصلی، به حال خودش رها شده بود. لوله های آب، پوسیده بود و گچ دیوارها طبله کرده بود. حقوق مصطفی آنقدری نبود که بتوانیم خانه اجاره کنیم؛ قرار گذاشتیم همان جا را آماده کنیم. مصطفی و برادرش شروع کردند؛ سه تا از اتاقها را رنگ کردند و درز پنجره ها را گرفتند. بعد هم شیشه ها را پاک کردیم و تارهای عنکبوت را از سقف تکاندیم و زمین را حسابی سائیدیم. هر چند با سلیقه و موقعیت خانواده ام جور نبود ولی ما تصمیم خودمان را گرفته بودیم و بالاخره هم همانجا خانه اولمان شد.

شهید مصطفی طالبی

• خانه ای در حیاط

آن قدری نداشت که یک خانه مستقل بسازد ولی حیاط خانه پدرش وسیع بود و به فکرمان افتاده بود همان جا برایش خانه درست کنیم. چند نفر از دوستان جمع شدیم، مصالح آوردیم و شروع به ساخت کردیم. نمیشد گفت خانه؛ ولی دو تا اتاق بود که برای شروع زندگی شان بد نبود.

شهید ابوالفضل پیرزاده

• تنها اتاق

پسر دائیم خلبان ارتش بود، من هم دانش سرا در س میخوندم. همین که عقد کردیم، کلی اصرار کرد که باید مستقل زندگی کنیم؛ اما پدر و مادرم می گفتند: «توهم مثل پسر خودمونی، پروانه هم درس داره؛ زوده حالا بره زیر بار مسئولیت و خونه داری. اینجوری، هم شما راحتید هم ما خیالمون راحت تره». سخت بود ولی اینقدر اصرار کردند تا بالاخره قبول کرد. بعدهم، اتاق خودم رو که طبقه بالای ساختمان بود مرتب کردیم و یک سال اول زندگی روتوی همون به اتاق سر کردیم.

شهید علیرضا یاسینی

• دوست داشتنی

فاصله عقدتا شروع زندگی مان سه ماه بیشتر نبود. در این فاصله علیرضا رفت اهواز و یک اتاق از هتلی که در اختیار رزمندگان قرار داشت را گرفت. یک سری وسایل ضروری و اولیه را هم برداشتیم و رفتیم اهواز. این شد شروع زندگی ما. اتفاقی که گرفته بودیم خیلی کوچک و محدود بود، طوری بود که اگر مهمان برایمان میآمد باید از اتاق همسایه ها استفاده می کردیم. حتی جای پهن کردن لباس هم نداشت. همانجا وسط اتاق طناب آویزان می کردم و لباسها را روی آن پهن می کردم. هر چند شروع زندگی مان ساده و با کمی سختی همراه بود ولی همانطور که دلمان می خواست شیرین و دوست داشتنی بود.

شهید علیرضا عاصمی